

11775

نامه‌های شرقی

«افغانستان»

www.ketab.ir

سرشناسه	: اوصیاء، سیروس، ۱۳۱۶ - ۱۳۸۴.
عنوان و نام پدیدآور	: نامه‌های شخصی افغانستان/ نویسنده سیروس اوصیاء.
مشخصات نشر	: تهران: نگاره‌پرداز، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۱ ص.
شابک	: 978-600-5125-19-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: اوصیاء، سیروس، ۱۳۱۶ - ۱۳۸۴ -- سفرها - افغانستان
موضوع	: اوصیاء، سیروس، ۱۳۱۶ - ۱۳۸۴ -- خاطرات
موضوع	: افغانستان -- سیر و سیاحت
موضوع	: افغانستان -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ آ۸۳ الف / DS۲۷۱
رده بندی دیویی	: ۹۵۸/۱۰۴۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۷۳۹۶۱

شناسنامه

نامه ای شرقی (افغانستان)

صفحه مؤلف: سیروس اوصیا

تعداد صفحه: ۱۰۱

قیمت: ۱۲۰/۰۰۰

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: فرین

صحافی: نوید

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۲۵-۱۹-۱

آدرس انتشارات: تهران خ مطهری، خ کوه نور، کوچه هفتم، پلاک ۱، واحد ۸۱

فهرست مطالب

۹	پیشاور - جلال آباد
۹	حاجا
۱۷	هرات
۲۰	هرات
۲۵	غزنه
۴۲	کندهار - یا - قندهار
۴۹	کابل
۵۱	کابل
۵۶	کابل
۶۴	مزار شریف - بلخ
۷۲	بزکشی
۷۲	دولت آباد - مزار شریف
۷۵	کابل

۷۵ پس از بازگشت از مزار

۸۴ کابل

۸۴ به تاریخ کهنه افغانستان

www.ketab.ir

نامه‌ای بجای پیش‌گفتار تهران

۹ شهریور، سی و دو سال بعد ۱۳۸۱

نامه‌های «برقی»، نامه‌هایی است که در شش ماه دوم سال ۱۳۴۹ در سفری به دور آسیای میانه و غربی در عزیری در پاریس نوشته شد. سفر در آسیا که در شهریور ۱۳۴۹ ابتداء با رفتن به مسکو، از پاریس آغاز شده بود، پس از دیدن ژاپن، هنگ‌کنگ، تایلند، برمه، هند، نپال، پاکستان، افغانستان، آسیای میانه و باکو در اسفند همان سال به پاریس ختم شد. نامه‌هایی که در این سفر برای نوشتن نوشته شد و برای آن زمان و در عالم دوستی جالب بود، شاید برای خوانندگان این کتاب هم، هنوز گفتنی‌هایی از دیدنی‌های شرق داشته باشد. اما ممکن است سایه‌ی عاطفی این نامه‌ها برای بسیاری قابل فهم نباشد در حالی که بخش‌های زیادی از این‌ها در تار و پود آن دوستی نوشته شد.

بدیهی است قسمت‌های بسیاری از نامه‌های سر را برای کسانی که به دست غیر خواهد رسید، حذف کردم یا پیچاندم، اما نه همه را، چون از اغلب این نامه‌ها برای او نوشته شد با گفتنی‌های جهان بیرون و نگفتنی‌های دنیای درون، زبان شکسته که تنها برای او گویا بود، با دیدی که تنها برای او بینا بود.

در این سفر هیچ قصد «سفرنامه» نویسی نبود. نامه‌نویسی چرا. نامه‌هایی بود که از آن طریق می‌خواستم آن‌چه را که از جهان بیرون به چشم می‌آمد، که گاهی با دید او می‌آمد، با گفتن‌شان، او را در این سفر شریک کنم.

در این نامه‌ها، هرچه را که می‌دیدم، یا همان شب نوشته می‌شد، یا در طی روز. گاهی یادداشت برمی‌داشتم و شب دیگر یا در فرصتی نزدیک، در گوشه‌ی پارکی، در پشت میز قهوه‌خانه‌ای، در سایه درختی، در رواق معبدی در نامه می‌آمد. آن نامه‌های کوتاه و بلند، پس از این که او خواست آن‌ها را روزی به صورت کتاب در بیاورم، اکنون بر حجم اطلاعاتی‌شان افزوده شد. هرچه بیشتر به تاریخ کشورها و معماری و شهرسازی‌شان می‌پرداختم، مطالب برای من جالب‌تر می‌شد و به منابع دیگری رجوع می‌کرده بی‌آن که قصد مقاله‌نویسی داشته باشم. یک برداشت کوتاه از واقعه و یا اثری تاریخی که برای آن دوست گویا و در نامه در چند سطر خلاصه شده بود، با رجوع به سابقه‌ی آخرین آن اثر یا واقعه به چندین صفحه تبدیل شد. به این گونه، بر صفحات بعضی از نامه‌ها اضافه شد. زیاد هم اضافه شد. درست همین اطلاعات اضافی است که خواهر او و همسر من، بهر (که یکبار هفتصد صفحه از این نامه‌ها را با ماشین آی‌بی‌ام تایپ کرد)، نمی‌پسندید و با آن ذهن نقاد و بهانه‌جویی نمی‌دانم چه می‌گفت. شاید حق با همسر من باشد و خوانندگان این نامه‌ها، نیز زیاده‌گویی‌ها را نپسندند.

از ارجاع فاضلانه به کتاب‌ها در زیره‌ی خودداری می‌کنم، ولی نام کتاب‌هایی را که خواندم و برداشت کردم در آخر آورم. به هر حال این یک کتاب تحقیقی نیست. طبیعی است که از بعضی از کتاب‌ها، مثل سار، بر ارزش تاریخ فلسفی هند جناب شایگان بیشتر از سایر مراجع بهره بردم. چیز مسلم آن است که همه‌ی اطلاعات تاریخی را از کتاب‌های گوناگونی که در اختیار داشتم گرفته‌ام.

پس از این سفر طولانی به دور آسیا و بازگشت دائمی پاریس به ایران بود که به سفرنامه‌ها و خاطراتی که بیگانگان راجع به ایران نوشته بودند و نیز سفرنامه‌ها و خاطراتی که ایرانیان درباره ایران و یا درباره‌ی کشورهای دیگر نوشته و علاقه‌مند شدم و به جمع‌آوری‌شان پرداختم.

در این سفرنامه‌ها، از این که می‌دیدم که کهن‌ترها از همان راهی که من رفته بودم، قرن‌های پیش گذر کرده‌اند، برایم سخت جالب بود که برداشت‌های‌شان را ببینم. بعضی از مطالب از نگاه آن‌ها، چنان گیرا بود که حیقم می‌آمد در نامه‌ی دوست نیاورم. هیچ چیز خارق‌العاده در این سفری که «جهاندیده بسیار گوید دروغ» ندیده‌ام. نه جوکیان هندی که از روی آتش بگذرند و نه آدم خوارانی که اسیری را در بند کشیده و

به دور او به رقص درآیند. این دیدنی‌های شگفت‌آور از آن دو قرن گذشته بود. سفر من در منتهی سادگی انجام گرفت با حداقل مخارج. سفری به تمام معنی دانشجویی بود. به جز پرداخت اجباری و سنگین مخارج هتل‌های درجه یک و دو در شوروی که قبل از ورود به جهان سوسیالیستی چه در پاریس و یا در کابل از مهمان عزیزشان گرفتند!



سفر دور آسیا در بعد از ظهر روز دوشنبه ۹ شهریور ۱۳۴۹ از ایستگاه قطار پاریس به مقصد مسکو آغاز شد. در مسکو چند روز ماندم. رسیدن به نمایندگاه بین‌المللی ۷۰ (۱۹۷۰) اوساکا در ژاپن که روزهای پایانی خود را می‌گذراند، اقامت مرا در مسکو کوتاه کرد. حتی همه‌ی علاقه‌ای که به‌گذر یازده روزه‌ی سیبری با قطار داشتیم، نتوانستم آن را انجام دهم. از مسکو با هواپیما به انتهای سیبری رفتم و از آنجا ب یک کشتی روسی به ژاپن.

پس از پایان نایبشک بین‌المللی اوساکا، سفر در ژاپن به دلخواه طولانی شد. تقریباً از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب این سرزمین زیبا را زیر پا گذاشتیم. به جز جزیره بزرگ هوکایدو در شمال و جزایر کوچک اوکیناوا در جنوب. بیشترین مسافت من در ژاپن با «اتو استاپ» انجام گرفت. بدن خورت که در خارج شهر، کنار جاده می‌ایستادم و هر وسیله‌ی نقلیه‌ای را که توقف می‌کرد اگر مقصد من به‌راهِش یا به بخشی از راه می‌خورد سوار می‌شدم. در ژاپن بود که بیش از هر جای دیگر از مهمان‌نوازی شرقی بهره بردم. واقعاً ممنون و سپاسگزار ژاپنی‌های آن زمان هستم. چیزهایی که از ایرانی‌هایی که در سال‌های اخیر برای کار به این کشور رفته‌اند در باره‌ی ژاپن کنونی می‌شنوی با آن چه که من دیده بودم تفاوت بسیار دارد.

از ژاپن، باز با یک کشتی روسی که ارزان‌ترین وسیله‌ی رفتن به هند و هنگ‌کنگ و از آن بندر انگلیسی - چینی با هواپیما به تایلند و سپس به برمه رفتم. در برمه با قطار به شمال آن کشور رفتم و با هواپیما برگشتم. در تایلند که بودم دلم می‌خواست به مالزی، اندونزی و جزیره بالی سفر کنم ولی صد دلار کسر داشتیم. اقامت در برمه الزاماً بیش از یک هفته طول نکشید چرا که بیش از این ویزا نمی‌دادند. سفر نسبتاً طولانی در شمال هند، با همه‌ی علاقه‌ای که برای تماس با هندی‌ها داشتیم، بدون نزدیکی

واقعی با مردم گذشت. در نیمه راه سفر در شمال هند با هواپیما به نیال رفتیم و برگشتیم. اکنون که نگاه می‌کنم، سفر به نیال سفری به تمام معنی «توریستی» بود. سفر در هند از شهری به شهر دیگر با قطار و اتوبوس انجام می‌گرفت. از دم مرز هند و پاکستان، با مینی‌بوس پر نقش و نگاری به کشور اقبال رفتیم.

رابطه‌ی هند و پاکستان چنان بریده بود که هیچ وسیله‌ی همگانی رفت و آمد بین دو کشور نمی‌گذشت. دم مرز پیاده شدم و هزار قدم، زمین بی صاحب پهنای نوار مرزی بین دو کشور را پیاده طی کردم. سفر در پاکستان گرچه کوتاه بود، ولی قدم به دیار آشنایی بود. به خصوص با نوشته‌های اردو بر سر در ساختمان‌ها و مغازه‌ها و در و دیوار. در افغانستان با دل سیر و کوله بار سبک در چهار سوی این سرزمین سفر کردم. کنسول مهربان وزارت امور خارجه و اجازه داده بود که بار اضافی را در سفارت باقی بگذارم. البته من از این که خوب چمدان مرا بازدید کردند.

زمان کوتاه بود در دنی‌ها بشار. در افغانستان، فرصت دیدن بامیان با آن سرخ بتان بلند (تندیس‌های بون) به علت بسته بودن راه زمستانی، از دست رفت. هر جایی که دیده نمی‌شد، مانند ندیدن جزیر بالی به حساب این می‌گذاشتم که همه جای عالم را نمی‌توان دید، پس جای تاسی بود. سارها را افغانستان با اتوبوس و سواری انجام گرفت.

تا هرات به ایران نزدیک شدم. احتمال دستگیری در مرز تایباد به خاطر فعالیت‌های دانشجویی در خارج کشور علت دیگری به دست دادن در آن وقت، از آمدن به ایران خودداری کنم. دستگیری در فرودگاه مهرآباد که مانی به محض ورود به ایران انجام گرفت، بیشتر قابل تحمل بود. از هرات به کابل برگشتم. پس از رفت و برگشت به مزار شریف، برای رفتن به سمرقند، بخارا و باکو به سراغ شوریت (سازمان جهانگردی) سفارت شوروی رفتیم.

سفر به سمرقند و بخارا بسیار دلنشین بود. سفری بود رویایی به دیاری آشنایی و دست‌نیافتنی همراه با واقعیت‌های تاریخی و اکنونی. سفر به باکو که برای دیدن دایی دوست من (روان‌شاد ستوان حسین فاضلی، یکی از افسران قیام خراسان - مرداد ۱۳۲۴) که سالیان سال از ایران به دور مانده بود، لطف دیگری داشت. گرچه آخرین مرحله‌ی سفر برنامه‌ریزی شده، در اثر حماقت کارمندان اینتوریست کابل و باکو کوتاه‌تر

از برنامه انجام گرفت و زیارت آن مرد بزرگوار چند ساعت بیشتر طول نکشید.

سفرها در این دیار آشنای دیرین آسیای میانه با هواپیما بود، مگر آخرین راه سفر از باکو به پاریس که با قطار انجام گرفت.

در ژاپن چون دوربینی نداشتم دیدنی‌ها را با «چشم» می‌دیدم و طرح‌هایی از مناظر و ساختمان‌ها کشیده شد. روزهای آخر اقامت در ژاپن دو دوربین مختلف برای دوست پاریسی خریده شد. از آن پس دیگر همه چیز بیشتر از «چشم دوربین» دیده می‌شد و نگاه همان نگاه نبود. این طرح و عکس‌ها را در پایان کتاب آوردم.

پنجشنبه ۸ اسفند ۱۳۴۹ به پاریس رسیدم.

هنگام ورود، دوست در خانه نبود.

با برادر خواهر، که در غیاب من از ایران آمده بود در خانه بود و در خانه‌ی دل من جای گرفت و برای همیشه در این خانه ماند. در همان پاریس ازدواج کردیم.

با بهریر، برادر بارگشتم با همان انتظاری که در موقع نزدیک شدن به ایران در افغانستان جهت برداشتن در مرز داشتم. در مرز مهرآباد دستگیر شدم که به هر حال بهتر از بازداشت در زندان مرز، تا ماد بود. زمان جشن‌های مسخره‌ی شاهنشاهی بود. با کوشش پرویز، برادرم (روشن‌شان، دکتر پروین اوصیاء) اقامت در تک اطاقه‌ی مهمانسرای مجانی قزل‌قلعه (که اکنون به میدان آزادی شهرداری امیرآباد تبدیل شده است) به یک ماه هم نکشید. از بند آزاد شدم.

بعد از این سفر دور آسیا و برگشت به ایران، آغاز فعالیت‌های شغلی، سفرهای دیگری پیش آمد. بعضی از این کشورها را بار دیگر دیدم: تایلند، سنگاپور و کراچی را. این بار سفرها رسمی بود. در سطح هتل هیلتون و مهمانی‌های رسمی ولی دریغ از آن حال و هوای سفر دانشجویی و مهمانخانه‌ی شبی به یک خان در کابل.

چهار سال پیش مسکو را بار دیگر دیده‌ام، پس از فروپاشی امپراتوری شوروی بود. آیا مسکو شهر دیگری شده بود؟ هم بود و هم نبود. شهر پس از سال‌های هشت صدمین سال پایتختی مسکو، رنگ و روی نویی به خود گرفته بود. مراکز توریستی و خیابان‌های اطراف میدان سرخ از هر نظر، چیزی از شهرهای اروپا کم نداشت. سوسیالیسم به خاک سپرده شده و مومیایی لتین نیز در حال زیر خاک رفتن بود. اما محلات دیگر مسکو به همان فرسودگی سابق باقی مانده بود. فروپاشی اقتصادی که

جای خود دارد. در آخرین سفر به مسکو (مرداد ۱۳۷۷) یک دلار به نرخ رسمی معادل شش هزار روبل سابق بود که اکنون یک صفرش را کم کرده بودند و شش صد روبل می‌شد. در سال ۴۹ نرخ رسمی یک روبل برابر یک دلار و ده سنت بود و در بازار سیاه یک دلار با هفت تا دوازده روبل معاوضه می‌شد. این بار هتلی که در آن به سر بردم، بر حسب اتفاق به نام هتل اینتوریست بود با شبی صد دلار. خیابان ماکسیم گورگی که معروف‌ترین خیابان مسکو بود به نام سابق آن به خیابان «تور» تغییر یافته بود. میدانی که مجسمه مارکس در آن افراشته بود به بازارچه‌ی سرپوشیده‌ی بسیار شیک و گرانی تبدیل شده بود. با تزییناتی که از متروی مسکو چیزی کم نداشت و با مغازه‌هایی پر از اجناس ارک‌های معروف اروپا و امریکا و بسیار گران.



برای انتخاب نام این کتاب گرفتاری داشتم. دوست من نبود تا نام کتابش را خودش انتخاب کند. پرو: ها نیست. نا از گنجینه‌ی ذهن پربارش واژه‌ای بیرون بیاید. اولین نامی که برگزیدم «ز جانا به ایدا» بود که در عین خوش‌آهنگی، ثقیل به گوش می‌رسید. گرچه مفهوم سفر شرقی را برای من می‌رسانید. از عنوان «سفرنامه‌ی آسیا» خوشم نیامد. «نامه‌های سفر» چندانی نبود ولی اسم گیرایی هم نبود. از این درگاه‌ها به «نامه‌های شرقی» رسیدم که خوش‌آهنگ، خوش‌واژه و خوش‌معنی است... این اسم حتی برای نامه‌های مسکو هم چون از اروپای شرقی است زیاد ناجور نیست. یکبار در نوشته‌ای به این شعر «بسیار سفر باید تا پختن شربت‌های می» برخوردم که به دلم نشست. این سخن زیبا را در ابتدای کتاب آوردم. پاسخ سؤالی که بلافاصله با خواندن این شعر به ذهنم نشست، منفی بود. نه! با همه‌ی سفر، پختن شربت‌ها نوشته‌ها نیز هم‌چنان ناپخته مانده‌اند. چه از نظر دستوری و چه در بیان مطالب. می‌دانم که گرفتاری این نامه‌ها از نظر دستور زبان زیاد است. به هر حال خودم را این‌گونه تسلی کرده‌ام که نه، این یک کتاب ادبی است و نه، نویسنده نامه‌ها یک نویسنده. تا آن جایی حاضر به تعدیل و بازنویسی شدم که مطلبی گویا و روشن برای گیرنده نامه‌ها و گنگ و نامفهوم برای دیگران را به خیال خودم روان‌تر بیان کنم.

به کاستی‌ها آگاهم. خوانندگان هم خود خواهند دید. جای ایراد فراوان است. پوزش

خواهی چیزی از ایرادها کم نخواهد کرد. این نامه‌های خصوصی برای کسی نوشته شد که ایراد نمی‌گرفت. اما همین که به صورت کتاب درمی‌آید و به دست خواننده‌ای می‌رسد، جای انتقاد باز می‌شود. نقد را با تشکر پذیرا هستم. چون نقاد هزینه‌ی خریدن، زحمت خواندن و نقد کردن را به خود هموار کرده است. هر خواننده‌ای حق نقد دارد. نقدشان شیرین باد!

سیروس اوصیاء

تهران، ۹ شهریور ۱۳۸۱